



آیت الله جوادی آملی

راه یافتن فلسفه در جهان اسلام

بنابراین، همه علمای رشته های مختلف دست بدست هم دادند تا قرآن را از حوزه های علمی بیرون بردند و کار قرآن به جایی رسید که تنها برای تبرک خوانده می شد.

• دخول فلسفه در عالم اسلام

در قرن چهارم هجری و دوران بنی العباس بود که فلسفه از کشورهای ایران، روم و هند و دیگر زبانها و نژادها و مکتبها به اسلام راه پیدا کرد. و هنگامی که آمد با خوب و بدش و با غث و سمیش آمد و چون تازه و نو بر بود، عده ای که نو پسند بودند در برابر آن خضوع نشان دادند و آن را با غث و سمیش پذیرفتند و از اینکه احیاناً نتوانستند آن را با ظواهر دین تطبیق دهند، یا بررسی نکرده (دوست نادان) و یا از روی عمد (دشمن دانا) علیه ظواهر دین قیام کردند.

به عنوان مثال، آنچه از هند آمده بود بنام «تناسخ»، سعی در این بود که کیفر و پاداش را به صورت تناسخ حل کند، و در آن صورت قهراً مسئله معاد، مخصوصاً معاد جسمانی کنار گذارده شد.

در ادامه بخشهای گذشته به اینجا رسیدیم که آیا علوم عقلی آمده است که مردم را از قرآن بازدارد یا اینکه قرآن بدست علمای اسلام -خواه ناخواه- کنار رفته است؟

همانگونه که قبلاً نیز بحث شد، متأسفانه می بینیم هر عالمی در هر رشته ای که تخصص داشته، تلاشش بر این بوده است که قرآن را در آن رشته راه نهد. اگر عارف بود، از راه هائی -که پس از این روشن خواهد شد- سعی کرد با قرآن تعامس پیدا نکند؛ اگر فیلسوف بود اصرار داشت که با قرآن راه پیدا نکند؛ اگر محدث بود که صریحاً اعلام کرد: ظواهر قرآن حجیت ندارد و اصرار داشت که قرآن در علمش راه پیدا نکند و اگر متخصص در سایر رشته ها بودند، یا مستقیماً با قرآن در ارتباط نبودند یا اگر هم از قرآن کمک می گرفتند، در حد کمک ادبی بود، همانگونه که از معلمات سبع، شواهد می گرفتند.

چگونه قرآن حجیت ندارد؟!۱

آن، سخن و سنت معصومین نیز حجیت می‌شود. این قرآن است که آیه تطهیر دارد آن بزرگان را مطهر معرفی می‌کند. این قرآن است که «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...» دارد و ولایت آنان را اعلام می‌دارد. این قرآن است که می‌گوید: «مَا أَنَا كُ الرُّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا». این قرآن است که توسط آن، عصمت معصومین «ع» معلوم می‌شود.

اگر آن افکار فلسفی که از کشورهای گوناگون، به بلاد اسلامی راه پیدا کرده بود، بررسی می‌شد و خوب و بد آن از هم جدا می‌شد و درست مورد ارزیابی قرار می‌گرفت، این مسائل پیش نمی‌آمد. شیخ اشراق می‌گوید: در زمانی که کتابهای فلسفی از غیراسلام وارد اسلام شد و در دسترس مسلمانان قرار گرفت، زمانی بود که مردم شیفته مطالب نوین بودند و لذا هر کتابی که اسم یونانی داشت، می‌پنداشتند که محتوایش فلسفه است! و هر مولف‌ی که نام یونانی داشت فکرمی کردند فیلسوف است. آن وقت سخنان اشاعره و معتزله و فائلین به شیبت معدوم و ثابتهات ازلیه و امثال ذلک را پذیرفتند.

این سخن را شیخ اشراق می‌گوید و صدرالمعالمین در اسفار از ایشان نقل می‌کند که می‌گوید: باید در برابر این افکار ایستاد تا این افکار به عنوان مطالب عقلی ظهور نکنند. اگر چنانچه همه محققان این مطالب را تحقیق می‌کردند و این مکتب‌ها را دقیقاً بررسی می‌نمودند و در برابر آن باطلهائی که از ایران، روم و هند و سایر لغتها آمده بود می‌ایستادند، اسلام هرگز گرفتار اینگونه مسائل فکری نمی‌شد.

در زمان معصومین «ع» بازار زهد گرم بود یعنی زهد به عنوان یک فضیلت شناخته شده بود، کم کم بازار زاهد گرم شد و به تدریج زهد به صورت تصوف درآمد و کم کم از آنجا بصورت قلندری درآمد و از آنجا به تعبیر سیدنا الاستاد (علامه طباطبائی «ره»)) از آن تصوف جز بنگ و حشیش چیزی نمانده است.

ملا عبدالرزاق لاهیجی صاحب شوارق از بهترین متکلمین اسلامی است که قبلاً شوارق وی به عنوان بهترین کتابهای کلامی در حوزه‌های علمی تدریس می‌شد. صاحب شوارق در پایان مطلب اول کتاب خود می‌فرماید: «وَهَذَا صَرِيحٌ فِي أَنَّ

آنهائی که بر اساس هیئت‌های قدیم طرح ریزی شده بود که افلاک پوست پیزی! است و قابل خرق و التیام نیست، نه جسمی از آنجا می‌گذرد و نه جسمی از آنجا می‌آید! قهراً مسئله معراج کنار رفت. آن وقت آن مسلمانی که شیفته چنان علمی شده بود، نه درباره معراج تحلیل و بررسی کرد و نه تحقیق کرد که این مطلبی که از هیئت به عنوان اصل موضوعی آمده و تا کنون ریشه علمی عمیق ندارد، آیا قابل پذیرش هست یا نه؟

فلسفه زود آمد و خیلی زود و شتابزده مورد پذیرش قرار گرفت و در نتیجه ظواهر دین کنار رفت، آنگاه جنگ فقیه و فیلسوف شروع شد. و متکلمین (اشاعره، معتزله و امامیه) هم با تمسک به آیات گوناگون قرآنی، بحث‌های گرم خود را آغاز کردند.

در این میان، آنهائی که مقداری آزادتر فکرمی کردند مانند معتزله، مورد خشم حکومتها قرار گرفته و آنان را از بین بردند. و در نتیجه جو برای اشاعره صاف شد؛ زیرا اشاعره دارای مکتب جبری بودند و مکتب جبر برای توجیه حکومتهای طغیانگر، بسیار مناسب بود.

مرحوم حاج آقا رضا همدانی «ره» در کتاب «طهارت» خود در این زمینه می‌فرمایند که چون این مکتب، مکتبی بود سلطنت‌پسند، از این روی مورد ترویج سلاطین آن زمان قرار گرفت.

در هر صورت، مسلمانان گرفتار افراط و تفریط شده بودند؛ خامی و نادانی افراد نیز در این میان بسیار مؤثر بود. بنابراین آنان که گرفتار فلسفه هند بودند یا گرفتار سایر مکتبها و نمی‌توانستند معارف دین را خوب هضم کنند، بنابر این گذاشتند که این مسائل را بر دین تحمیل کنند و از آن طرف اهل تعبد ممانعت می‌کردند، و همین جا بود که شکاف پیدا شد.

برخی از مسلمین حبسبا کتاب الله گفتند و قرآن را طبق پندار ناقص خود، کافی می‌دانستند و لذا عترت را کنار گذاشتند و برخی دیگر قرآن را کنار گذاشته و قائل به این شدند که جز روایت چیز دیگری حجیت ندارد. و همه از سنت پیامبر «ص» کناره گیری کردند که فرمود:

«لَنْ يَغْتَرَفَا حَتَّى يَبْرَدَا عَلَيَّ الْحَوْصُ».

آنان که با پنج دلیل استدلال می‌کنند که قرآن حجیت نیست، از آنها می‌پرسیم: اگر قرآن حجیت نیست، حجیت سخن معصوم به چیست؟

ما یک اصل قطعی داریم به نام «کتاب الله» که به برکت

عداوة الفلسفة أما شاعت في أهل الاسلام من الأشاعرة لامر المعتزلة فضلاً عن الإمامية.. كيف وأكثر الأصول الثابتة عند الإمامية عن أئمتهم المعصومين صلوات الله عليهم أجمعين، مطابقاً لمأهوناً من أساطين الفلاسفة ومقدمهم ومبني على قواعد الفلسفة الحقّة كما لا يخفى على المحقّقين».

و اگر این کتاب کلام، در حوزه های علمی رایج می شد دیگر مسئله ای نبود، زیرا همه اینها نقش علم کلام را از راه طرز تفکر مرحوم خواجه طوسی آموختند که مرحوم خواجه برای تثبیت ولایت، کلام را رواج داد. او برای اینکه بتواند مسئله ولایت را به اثبات برساند، وارد علم کلام شد و شاگردانی چون علامه حلی، فقه و دیگران پروراند.

این شخص که یکی از مهمترین محققین علمای کلام است می گوید: آنچه را متکلمین امامیه دارند مطابق با قواعد اساسی فلسفه است.

در هر صورت، آنچه که تا قرن چهارم بر این علوم گذشت، همان نندرو بهای بیجای فلسفه دوستها و متفلسفین بود. نه خود فلسفه. که خشم فقها را برانگیخت. مرحوم ابن سینا در «شفا» می گوید: «دع هؤلاء المتفلسفة» آنهایی که نتوانند ستهای اسلامی را برهانی کنند، اینها متفلسف هستند و شما اینها را رها کنید.

آن کسی که نتواند مسئله نماز استسقاء را حل کند که چگونگی نماز باعث باریدن باران است، او را رها کنید. قرآن این مسئله را تشبیه کرده و بر آن صحنه گذاشته است آنجا که می فرماید: «وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا» (سوره جن - آیه ۱۶) و اگر آنها بر طریقه اسلام پابرجا بودند، همانا به آنان آب فراوان می دادیم. در اینجا قرآن تشبیه می کند که بین عمل صالح مردم با اسرار نظام عالم، یک پیوند علی وجود دارد که نماز و روزه انسان درآمدن باران، نقش خواهد داشت.

و از این روی بود که ابونصر فارابی و ابن سینا در برابر باطلهای آن اندیشه ها ایستادند و هر وقت مسئله ای برای آنها مشکل می شد، به جامع شهر می رفتند و دورکت نماز بجای می آوردند و مشکل خود را با استمداد از نماز حل می کردند.

بهمینار گوید: روزی در جلسه درس ابن سینا نشسته بودیم، وقتی که او مسئله ای را طرح کرد، دید ما حضور ذهن نداریم و

مسئله را خوب درک نمی کنیم، چون شب قبل در جلسه باطلی به گفتگو و خنده گذرانده بودیم! ابن سینا در آن جلسه، وضع ما را که دید گفت: آنها که در رشته های بازی سرگرمند، سعی می کنند در کارشان متخصص بشوند. طناب بازها اگر آن رشته را انتخاب کردند، لااقل سعیشان بر آن بود که در رشته خودشان کامل شوند! و شما که علوم و معارف الهی را می خواهید بیاموزید، به فکر آن نیستید که در این رشته الهی کامل شوید. بهمینار می گوید: ابن سینا خیلی متأثر شد و اشک از چشمانش سرازیر گشت. آن روز درس تمام شد و نماز جماعت را همانجا با ابن سینا اقتدا کردیم و بنابراین گذاشتیم که پس از آن هیچگاه درسی را بدون مطالعه نگذاریم.

چرا عرفان به صورت بنگ و حشیش درآمد؟!!

چون اول زهد بود، کم کم رنگ برهان به خود گرفت و عمیق تر شد. اقبال مردم به این گروه زیادتر شد. و همین که این امر در دسترس همگان قرار گرفت و نادانان وارد آن شدند، آفت پذیر شد. و اینچنین مسئله ای که ضد حب دنیا است با زرق و برق دنیا درهم آمیخته و یک مکتبی بدلی و ساختگی که شباهتی با آن مکتب داشت از آب درآمد! اینجا بود که عارف نمایان پیدا شدند و زیاد هم شدند، کم کم وضع اصلاح درون و وضع تهذیب نفس و عرفان ابزار کاری برای عارفان ساختگی شد و مردم که پی به خلاف آنها بردند، آنان را کنار گذاشتند تا آنجا که به تعبیر سیدنا الامتاد، اخیراً چیزی جز بنگ و حشیش از تصوف بجای نمانده است.

البته لازم به تذکر است که در بین آن حکما، محدثین و عرفا کسانی بودند که در هر عصری توانستند قرآن و سنت را حفظ کنند و آیات الهی را در کنار احادیث جمع کنند و احادیث معصومین «ع» را در دامن قرآن کریم بپرورانند، و آنچه بما رسیده، از آنها رسیده است.

طریقت جدای از شریعت نیست

عده ای که باعث شدند مسئله تصوف و عرفان از دین جدا شود گفتند: راه تهذیب نفس و طریقت جدای از شریعت است یعنی انسان باید نفس خود را بشناسد و برای تهذیب و تزکیه و تربیت آن، راه هایی را با تجاربی که آموخته و اندوخته طی کند و فراهم سازد.

بقیه از راه یافتن فلسفه در جهان اسلام

و در هر صورت قرآن کریم راه تهذیب نفس را بیان کرده زیرا آن مبتین همه چیز است «تبیاناً لكل شیء» و باید همان راهی را رفت که قرآن گفته است.

قرآن همانگونه که گفته شد دارای بطنی است و برای بطنش بطنی است و همچنین هر درجه‌ای را که انسان می‌فهمد و عمل می‌کند، برای مرحله بالاتر آماده می‌شود. یک نفر بدنبال این است که به آخرت فنانا پذیر برسد «والآخرة خیر و ابقى». ولی یک نفر هم بدنبال آن است که به آنچه نزد خدا است برسد که آن مقام والاتری است «وما عند الله خیر و ابقى» و در این بین شاهد آن گروه از اولیای عظام هستیم که انگیزه آنها تنها خدا است نه آنچه نزد خدا است «والله خیر و ابقى».

درجات گوناگون

بنابراین، درجات مختلف و گوناگون است: یکی می‌خواهد به بهشت برسد و دیگری دو بهشت را خواهان است «ولمن خاف مقام ربه جنتان» این شخص به یک جنتی که جو بهای روان زیر آن جاری است اکتفا نکرده و دو جنت را از خدا می‌خواهد. آنکه مقام والاتری حائز است به «ما عند الله خیر و ابقى» بسنده می‌کند، آنچه نزد خدا هست می‌خواهد و کاریکی هم بجائی می‌رسد که خودی را نمی‌بیند تا لذت ببرد؛ او هر چه می‌بیند خدا است؛ او خواهان خدا و رضای او است «والله خیر و ابقى».

از این روی، مسلم است که آخرت دارای درجات مختلف است و هر کس سعی می‌کند به درجه‌ای از درجات بهشت برسد و در عین حال کسانی را می‌بینیم که خودشان درجات اند «هم درجات» این اولیای خدا اینقدر تکامل یافته‌اند که خود درجه شده‌اند. «واما من كان من المقربين فروح وريحان و جنة نعيم» درباره اینها قرآن نفرموده است که «لهم روح وريحان...» بلکه خودشان را روح و ریحان و جنت نعيم می‌نامد.

آری! علی بن ابی طالب «ع» در این دنیا روزه مستحبی نمی‌گیرد و از آب صرف نظر نمی‌کند که در آنجا آب بهتر بیاشامد. آب اصلاً در اختیار او است «یفجرونها تفجيراً». آنچه که او را جذب می‌کند «ادخلی جنتی» هم نیست بلکه «والله خیر و ابقى» او را جذب می‌کند.

اینجا است که لفظ تمام می‌شود و نمی‌تواند آن مقام را تبیین و تفهیم نماید.

اینجا است که می‌بینیم در باره حضرت رسول «ص» می‌فرماید: «دنا فندلی فکان قاب قوسین او ادنی».

مقام «او ادنی» چه منزله‌ای است؟ این را دیگر بشر نمی‌تواند درک کند. این مقامی است که جبریل امین به آنجا راه ندارد و می‌فرماید: «لواقتربت انملة لاحترقت» اگر به اندازه یک بند انگشت نزدیکتر شوم، می‌سوزم.

مگر نه این است که بشر الفاظ را با مفاهیمش می‌فهمد، اما آنجا که مفهوم لفظ ککش ندارد، «او ادنی» گفته می‌شود، که هرگز درک انسان به آنجا راه نمی‌یابد.

بنابراین، طریقت چیزی جدای از شریعت نیست و گر نه انسان را به مقصد نمی‌رساند. این همان صراط مستقیم است ولی هر کس به گونه‌ای این صراط را می‌پیماید. مگر نه این است که قرآن بطنهایی دارد، نماز و روزه و جهاد و... هم جزء

قرآن است، پس اینها هم دارای بطنهایی هستند و هر کس با یک قصد و نیت مخصوص آنها را بجای می‌آورد. نماز همان نماز است ولی یک نفر آن را برای رسیدن به بهشت بجای می‌آورد، دیگری برای رسیدن به «جنتان» ولی یک نفر هم مانند علی «ع» است که می‌فرماید: «ما عبدتك خوفاً من نارك ولا طمعاً في جنتك ولكني وجدتك اهلاً للعبادة فعبدتك».

او نه از ترس جهنم و نه از طمع بهشت خدای را می‌خواند بلکه چون او را «اهلاً للعبادة» و شایسته پرستش می‌داند، عبادت و پرستش می‌کند.

بنابراین، راه عرفان همین است که کسی بتواند نماز را درست درک کند و حقیقت آن را بداند و خود را چنان با آن سرگرم کند که چیزی جز خدا نبیند، نه اینکه راهی را به نام عرفان از نزد خود بسازد و بیافد و به خورد مردم بدهد!

از این روی، مرحوم سید حیدر آملی در کتاب شریف جامع الاسرار تصریح می‌کند که راهی جز راه شریعت و طریقتی جز طریقت اهل بیت عصمت و طهارت «ع» نیست. ممکن نیست کسی بتواند بجائی برسد مگر اینکه از راه این امامان معصوم «ع» وارد شود برای اینکه اینها صراط مستقیم اند.

در هر صورت، این مطلب را به خواست خداوند در قسمت دوم بحث، که مقام تزکیه است، پس از فراغت از مقام تعلیم بررسی می‌کنیم.

ادامه دارد.